

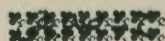
۵۲۷۳۴

دو گفتار ادبی پیرامون زندگی و خلاقیت

قوسی تبریزی
و
میرزا شفیع شیرازی

ترجمه :

ح - صدیق



بهاء ۶۰ ریال

منتشر شد :

قرن پویائی خ - ممجان

ترجمه : غلامعلی سرمد

شماره ثبت کتابخانه ملی $\frac{۷۰۵}{۳۶۵۵۱۵}$

تولید و نشر کتاب سهند

خیابان فرح آباد ژاله خیابان پنجم فلکه اول ساختمان رهبر

تلفن ۳۳۵۹۵۵

مرکز پخش :

دنیای دانش

خیابان شاهرضا مقابل دانشگاه





دو گفتار ادبی

دو گفتار ادبی

از خاور شناسان آذربایجان شوروی

اقتباس و ترجمه ۲ ح. صدیق

تولید و نشر سهند

- ☐ دو گفتار ادبی
- ☐ اقتباس و ترجمه‌ی حه صدیق
- ☐ ماخوذ از «تاریخ ادبیات آذربایجان» چاپ ۱۹۶۰
- ☐ تهران، ۲۵۳۶
- ☐ چاپ صبح امروز
- ☐ تیراژ ۳۰۰۰
- ☐ تولید و نشر سهند، خیابان پنجم نیروی هوایی، فلکه اول، ساختمان رهبر
- تلفن ۳۳۵۹۵۵

می خوانید:

۹	قوسی تبریزی
۱۱	۱ - زندگانی
۱۷	۲ - آفرینش شعری
۲۷	۳ - سخندانی
۳۳	میرزا شفیع واضح
۳۳	۱ - زندگانی
۴۰	۲ - آثار
۴۴	۳ - مضامین
۴۸	۴ - مرده دیک
۵۴	۵ - طنز
۶۱	۶ - با نوشت ها

آنچه در این مجموعه می‌خوانید، برگردان دو گفتار ادبی برگزیده از تاریخ و ادبیات آذربایجان، چاپ آکادمی علوم آذربایجان شوروی (۱۹۶۰) است. گفتار اول پیرامون شاعری ست «قوسی» نام که از پیرامون مکتب تغزل محدبن سلیمان فضولی در تاریخ ادبیات آذربایجان به شمار است.

قوسی را شاعر شکایات و فریادها نام می‌دهند. ویژگی شعر شکوایی او صمیمیت و سادگی ست. فریادهایش از دل کنده می‌شود و هیجانات قلبی حساس را بازگو می‌کند.

گفتار دوم پیرامون خلاقیت ادبی و فلسفی میرزا شفیع واصح متفکر و ادیب آذربایجان در قرن گذشته و استاد میرزا فتحعلی آخوندزاده است.

نویسندگان هر دو گفتار از استادان ادبیات شناس و محقق تاریخ ادبی آذری و در رشته‌ی تحقیق خود صاحب نظر و موشکاف هستند. امید که این جزوه در دادن شناخت علمی از این دو شاعر کلاسیک آذری نقشی داشته باشد.



قوسی قبریزی

= ۱ =

زندگانی

خلاقیت ادبی قوسی تبریزی ، در دوره ی کلاسیک تاریخ ادبیات آذری ، جای والا و پراهمیتی دارد. مرده ریگ بدیعی وی ، در شناخت دیدگاه های هنری ، سیاسی و فلسفی دورانی خاص نیز ، کومک شایان توجهی به ما می کند. هنروری های ماهرانه ی قوسی تبریزی و ایده های والای بشری موجود در شعرش ، سبب آوازه ی او در میان ملل همجوار نیز گشته است .

تاکنون دو دستنویس از آثار این شاعر به دست آمده است .
نخستین در موزهی بریتانیای انگلستان و دومی در موزهی دولتی
جمهوری گرجستان شوروی نگهداری می‌شود. دیوان نخستین از آغاز
و انجام چند ورق افتادگی دارد، اما دومی کامل است . دو نسخه‌ی
دیگر از دیوان او در دست بوده که تاکنون پیدا نشده‌است . یکی از
این‌ها از آن فریدون کؤچرلی و دیگری در دست محمدعلی تربیت‌بوده
است.^۱

فریدون کؤچرلی در کتاب «مواد تاریخی ادبیات آذربایجان»،
نمونه‌هایی از غزل‌های او را داده و سلمان ممتاز نیز پاره‌یی از شعرهای
او را چاپ کرده‌است.^۲ در این کتاب ، ۶۲ غزل ، يك مخمس ، چند
رباعی و مفردات آمده‌است . این همه ، بخش ناچیزی از دیوان او را
دربرمی‌گیرد .

بسیاری از تذکره نگاران فارسی ، هندی و آذری ، پیرامون
قوسی تبریزی سخن گفته‌اند . ولی از آنجا که گفته‌های آنان پیچ‌درپیچ
است ، شناخت زندگی قوسی دشوار می‌نماید . و این همه ، مانع دادن
تصویر روشنی از شخصیت شاعر می‌شود. پروفورح. آراسلی که
همه‌ی منابع موجود در پیرامون زندگی و شخصیت او را بررسی کرده
است، احتمال می‌دهد که سه‌تن قوسی بوده‌اند : پدر ، پسر و نوه. و
هرسه تخلص یکسان داشته‌اند.

سام میرزا فرزند شاه اسماعیل ختایی، در «تحفه‌ی سامی»

شاعری به نام قوسی تبریزی را به کوتاهی یاد می‌کند.

سپس يك بيت فارسی از او نمونه می‌آورد. لازم به یادآوری است که همه‌ی شعرهای موجود در دو دیوان نام رفته در بالا ، به آذری سروده شده و از نظر هنر بدیعی در مرتبه‌ی والایی قرار دارند. در این شعرها ، به «قافیه‌ی نادرست» برخورد نمی‌کنیم . پس آن قوسی که سام میرزا او را می‌شناساند ، سراینده‌ی این دو دیوان نیست.

نورحسین ، نصرآبادی ، م. تربیت ، شارلریو و دیگران نیز درباره‌ی قوسی آگاهی‌هایی به دست داده‌اند. بیش از همه ، فریدون بیگ کوچرلی در کتاب «مواد تاریخ ادبیات آذربایجان» از قوسی سخن می‌گوید و به تحلیل آثار او می‌پردازد و به این نتیجه می‌رسد که قوسی در تبریز و یا یکی از آبادی‌های آذربایجان چشم به جهان گشوده‌است. ف. کوچرلی با دادن نمونه‌هایی از دیوان قوسی ، ثابت می‌کند که او هنرمندی با ذوق و نازک‌اندیش بوده و تلاش داشته است که مناسبت خود را به زندگی و اجتماع انسانی به سادگی بیان دارد.

پس از کوچرلی ، سلمان ممتاز ، دومین پژوهشگر زندگی قوسی ، پاره‌یی از شعرهای او را با پیشگفتاری درباره‌ی زندگی و آثار او ، نشر کرد. سلمان ممتاز در نوشتن این پیشگفتار ، از «روز روشن» ، «نگارستان دارا» ی نورحسین ، «کاتالوگ» شارل ریو و از «تاریخ و ادبیات ترکیه» تألیف آکادمیسین آ. کریمسکی سودجسته و آگاهی‌های بایسته را گردآورده است.

ممتاز درپشگفتار از هنرمندانی که قوسی بر آنان نظر داشته است، سخن می‌گوید و به این نتیجه می‌رسد که وی بیش از همه پیرو فضولی و میرزا طاهر وحید بوده است.

پژوهش سلمان ممتاز، بعدها چراغ راه بسیاری از پژوهشگران به‌ویژه اسماعیل حکمت محقق ترکیه که به‌تدقیق ادبیات آذری پرداخته است، گشت. ۱. حکمت در کتاب «تاریخ ادبیات آذری» خود، از قوسی مستقلاً بحث کرده است.^۳ ولی نتوانسته است از پژوهش سلمان ممتاز پافراتر گذارد. به آفرینش ادبی قوسی پرداخته، پیرامون جهان‌بینی او سخنی نگفته و تلاش کرده است جهات اجتماعی خلایق او را در حاله‌یی از لفاظی‌ها پنهان کند.^۴

پروفسور حمید آراسلو خدمت شایانی در امر پژوهش و نشر آثار قوسی انجام داده است. همه گفته‌های سیدعظیم، شارلریو، فریدون بیگ‌کؤچرلی و اسماعیل حکمت را پیرامون قوسی گردآورده، جهات مثبت آن‌ها را شکافته و موارد سهو و منفی‌شان را برملا کرده است. بخش اعظمی از آثار شاعر را نیز با مقدمه‌یی گسترده، به چاپ رسانیده است.^۵ ح. آراسلو از نسخه‌های موجود در بریتانیا و گرجستان بهره جسته و غزل‌ها، مربع‌ها، مخمس‌ها، مسدس‌ها، ترجیع‌بندها و ترکیب‌بندهای شاعر را فراهم آورده است.

علی‌جان قوسی در تبریز زاده شده است، سال‌های کودکی را نیز در همان‌جا گذرانیده است. در سال‌های جوانی به وسیله‌ی پدرش

اسماعیل قوسی ، با هنر شعر آشنا شد و به مطالعه‌ی کلاسیک‌های آذری ، به‌ویژه فضولی پرداخت . پدر قوسی پیشه‌ور بوده‌است .

گمان می‌رود قوسی تحصیلات اولیه را پیش پدر خود گذرانیده و نیز در مکتب خانه‌های تبریز تلمذ کرده است. سپس به اصفهان که در نتیجه‌ی سیاست شاه عباس به مرکز جدید صفویان بدل می‌شد، کوچ کرده است . در این دوران ، تبریز به تدریج از رونق و اهمیت و مرکزیت خود می‌کاست و جای خود را به اصفهان می‌داد.

شاه‌عباس بسیاری از شاعران و دانشمندان آذری ، فارس و غیره را به زور و جبر به اصفهان کوچاند . علی‌جان جوان نیز در چنین بجزو‌حیی به آنجا رفت . او که کودکی در محیط‌شعر نشو و نما کرده بود، در اصفهان پیش آقا‌حسین خوانساری تلمذ می‌کند، با شاعران و دانشوران زمان آشنا می‌شود و با وحید شاعر بزرگ آذری آن دوران دوستی می‌کند. میرزا طاهر وحید، تاریخ‌نویس شاه عباس ثانی ، بعدها وزیر شاه‌سلیمان شد. به زبان‌های آذری ، فارسی ، عربی و هندی، بیش از ۹۰ هزار بیت شعر از خود به جای گذاشته است.^۶

دوستی با شاعران و هنرمندان زمان ، در گسترش جهان‌بینی‌شاعر تأثیر به‌سزا می‌گذارد.

قوسی زندگی بسیار ساده داشته است . درباره‌ی خود اندک سخن گفته است و آنجاست که حرفی می‌زند ، از نیاز سخت مادی می‌نالد :

فرشم حمیر بوريا و خانه‌ام چون مسجد ،

بين که چه دهخدایی عجیبی دارم.^۷

در خانه‌یی مفروش با بوريا و حصیر ، و چون مسجد ، زندگی

می‌کند، و چندان هم نا خورسند نیست. انگار با ناداری خود، به ریش

زمانه می‌خندد و به دهخدایی شگفت‌آور خود در پرده می‌خندد.

- ۲ -

آفرینش شهری

خلاقیت علی جان قوسی ، با ویژگی های اورژنال خود ، جلب توجه می کند. اندیشه های پیشتاز و متری که در سده های ۱۷ و ۱۸ در سرزمین آذربایجان به وجود آمد ، در آفرینش وی انعکاس یافته است . افکار متری او در معاصرانش ، حتی هنرمندان بعد از وی نیز تاثیری داشته است .

قوسی از زمانه‌ی خود گاه در لفافه و زمانی با صراحت شکایت و ناخوردگی می‌کند. علیه قوانین و ضوابط دنیای فئودالی که حقوق انسان را پامال می‌کرد، اعتراض می‌کند. بسیار از «چرخ خونخوار» نام می‌برد و به محیط خود لعنت می‌باراند. درد و شکوهی او، غم و ناله‌ی انسان‌هاییست که معیشت و زندگی‌شان فلاکت‌بار است. او که دلش بر طرز حیات پر مشقت مردم می‌سوزد، چنین می‌گوید:

پیوسته چون شمع پیچ و تاب خوردم،

زمانه هر کس را آتش زد، من کباب شدم.^۸

تیمار داشتن دیگران و پذیرفتن غم و درد کسانی که «آتش گرفتند» و شادمانه نزیستند، حکایت از انسان‌دوستی او می‌کند.

قوسی در بیشترین شعرهایش، بی‌قانونی و بی‌عدالتی‌های اجتماعی را تصویر کرده است و به سوی کسانی که به عرق جبین و کدیمین گذران می‌کنند، رغبت و تمایل نشان داده‌است.

انسان، که نعم مادی را تولید می‌کند، خوشبخت نیست؛ گرسنه و برهنه است. روستاییان و پیشه‌وران شهرنیز، بهره‌ی از کار خود نمی‌برند. برای اینان جهان «کاسه‌ی خون» است.

قوسی ناتساوی‌ها و بی‌دادگری‌ها را می‌بیند و با جسارت، توان گفت که به خلاف بسیاری از معاصران خود، به افشای آن بر می‌خیزد: کسی که سیاه و سفید را دریابد،

سپهر چشم او را سفید و روزگارش را سیاه می‌کند.

قوسی ، اگر خانه‌ی چرخ بازیچه خانه نیست ،

پس این تخته‌ی فلک و مهره‌ی ستاره از برای چیست ؟^۹

او محیط خود و زمانه‌اش را به «بازیچه‌خانه» مانند می‌کند. در این بازیچه‌خانه ، پیوسته ، گروهی می‌برند و گروهی دیگر که روزگارشان سیاه و دیدگان‌شان سپید است ، می‌بازند.

شاعر گاه‌گذاری ، مضامین اجتماعی را در آمیزه‌یی با تغزل به دست می‌دهد. و در هر حال ، خواننده قصد او را درمی‌یابد . قوسی دلیل اساسی محرومیت خود از آزادی معنوی را در بی‌عدالتی‌های زمانه‌اش می‌بیند. به‌روشنی ، و لاکن بامهارت ، می‌گوید که این فلک و دوران است که آزادی معنوی او را زنجیر زده است :

این دل بیمار ناله نکند ، چه کند ؟

چشم دلباخته‌ام زار نگرید ، چه کند ؟

قوسی ، اهل دلی شاید حال تو را دیده و گفته‌است :

«فلک نمی‌گذارد که من دیده برگشایم، یارچه‌کند؟»^{۱۰}.

دلدار ستم‌های بی‌اندازه‌یی در حق عاشق می‌کند. عاشق او را گناهکار نمی‌شمارد ؛ چرا که او را ، این معشوق نیست ، بل که فلک و دوران است که رنج می‌دهد . همه‌ی آرزوهای او را در زنجیر می‌گیرد و نمی‌گذارد دیده بگشاید.

هاله‌ی غمی که بر آثار قوسی سایه‌افکنده ، چه بسا که به‌منزله‌ی درد والم همگانی تصویر می‌شود.

در سده‌ی ۱۷ : مسالهی سرنوشت لسانی مردم ، روشن اندیشان
زمان را به تفکر وامی داشت . در سال‌هایی که شاعر زندگی می‌کرد ،
تبریز اهمیت و مرکزیت خود را از دست داده بود . سنت‌های ملی و
زبان‌ها و لهجه‌های بومی و محلی در تنگنا افتاده بودند . این مساله را
پیش از همه ، شاعرانی چون قوسی درك می‌کردند و به سیاست
بیگانه‌پرستی اعتراض می‌کردند ، قوسی از تنهایی و بی حقوقی می‌نالید و
از این که کسی زبان او را نمی‌فهمد ، شکوه می‌کند:

دل و دیده‌ام پرفغان و پر خون است ،
صفحه‌ی دلم پر شرح و بیان است .
غیرت بر دهانم هزار قفل آهنین زده است ،
هنوز سقف فلک پر از الامان است .
فغان و فریاد که کسی هنرمان من نیست .
اگر چه جسمم مانندنی پرفغان است .
اگر چه در ظاهر دلم را زود توان شکار کرد ،
اما این کمینگاه ، پر از شیر ژیان است .
یارب در این پیاله ، ساقی چه جادویی کرد
که روی آن باده و زیرش سرشار خون است .
عندلیب در لانه می‌شکفت ، چرا که —

نوا ی قوسی آتش زبان گلزار را در بر گرفته است .^{۱۱}

قوسی نسبت به معاصران خود ، در دیدن عیب‌ها و نارسایی‌های

محیط و زمان ، پیشروتر بود. انتقاد حیات اجتماعی آن دوران ، در خلاقیت او ، مقوله‌ی مهم و پرارزشی ست . شعرهای قوسی نه تنها میان آذریان ، بل که در بین ارمنی‌ها نیز شیاع یافته‌است . پس از مرگ او ، ارمنی‌ها شعرهایش را در مجالس جشن و سرور خود به آهنگ موسیقی ترنم می‌کرده‌اند.^{۱۲}

شعرهای قوسی سرشار از مضامین میهن‌پرستی نیز است . در یکی از شعرهایش ، او خود را در زادگاه خویش غریب حس می‌کند. از ماجراهای زندگیش معلوم می‌شود که در سال‌های زندگی در اصفهان، پیوسته در اندیشه‌ی یارودیار خودبود. حسرت دوری از وطن و آرزوی رسیدن به زادگاه خود در تغزلش مترنم‌است . چاره‌ی دل‌غمینش را در وطن عذاب دیده‌اش می‌جوید . خاك میهن برای او ازهرچیزی عزیز است. چرا که همه‌ی اندیشه‌ها و احساس‌ها و آرزوهای والای او با این خاك و دیار وابسته است :

قوسی، گرچه تبریز به پای فردوس اصفهان نمی‌رسد،

اما دل من را شادان همی کند.^{۱۳}

پس از آن که اصفهان پایتخت شد ، به یکی از مراکز مدنی و بازرگانی مهم آن زمان بدل گشت . قوسی اصفهان را از جنت نیز زیبا و دلگشا می‌داند . ولی ، علی‌رغم این زیبایی‌ها ، شاعرزادگاه و سرزمین مادری خود را، حتا با کعبه نیز برابر می‌نهد:

به قلعه‌ی تبریز که صفاهاان گفتند ،

باید قوسی کعبه گوید و اقتدا کند.^{۱۴}

در جهان‌بینی قوسی ، حرکت «وحدت وجود»ی آن زمان نیز، که علیه خرافه‌پرستی جریان یافته بود، تأثیری معین برجای نهاد. قوسی از هواخواهان صوفیانی‌ست که معتقدند که اجزاء و عناصر هستی ، سرانجام در وحدت، به هم می‌رسند:

وای بر من اگر جانان شمار درد و غم بخواهد

چرا که من هرچه از او گرفتم ، آمیزه باجان کردم .

قوسی ، اگر چند در وادی‌ها سرگشته ماندم ،

سرانجام قطره را بردم و به دریای بی‌کران واسپردم^{۱۵}

قوسی در تاریخ ادبیات سده‌ی ۱۷ م . به مثابه‌ی شاعری غزلگو

شهرت یافته‌است . مضمون اساسی شعر او ، حس‌های این جهانی‌ست.

شاعر گاه با رنگ‌آمیزی‌هایی رماتیک ، جهان معنوی انسان را که

آرزوی رسایی و کمال او را دارد، تصویر و ترنم می‌کند.

غزل‌های قوسی دارای ویژگی‌های هنروری والایی‌ست که

برخواننده مؤثر و کارگر می‌افتد . قهرمان غنایی وی ، احساس‌های

نجیبانه‌ی انسان‌های معاصر او را درباره‌ی راستی و دادگری درخود

جمع دارد .

قوسی بارها از اهمیت و ارزش تأثیر تغزل سخن به میان آورده

است . به نظر او ، شعر غنایی باید روح و اندیشه‌ی آدمی را سرشار

کند و بر احساس و ادراک خواننده و شنونده حاکم باشد.

قوسی امیال آزادی طلبانه‌ی انسان‌های اسیر دوران فئودالی را
درآمیزی با موضوع و مضمون عشق و محبت ترنم کرده‌است . او
نیز مانند نظامی ، نسیمی و فضولی علیه محکومیت انسان به ستم و
بی‌داد ، زبان به فریاد و اعتراض گشوده‌است .

قهرمان غنایی او ، انسانی نجیب ، با صداقت و باوقار است که
در برابر صاحبان منصب و شهرت ، سرفرودمی‌آورد و از طبقه‌ی
حاکمه‌ی فئودالی آن عهد بیزار و متنفر است .

در گلشن ، همچون عندلیب به خواری برمن منگر ،

ای باغبان ، خواست من ، تنها نظاره‌یی ست .

جامه‌ی بی‌ارزش مرا دیده ، چنین منگر

که کوه در زیر آتش دارد ، گرچه بالای آن سیاه‌است...

... گرچه ارباب دل خود را خاکسار می‌شمارند ،

اما فلك حقا در برابر آنان ، کاره‌ی نیست .^{۶۱}

به نظر شاعر ، این دلباختگان ، پیش «ارباب دل» انسان‌هایی با

جهان معنوی غنی و نیروی درونی بزرگ هستند . قهرمان غنایی قوسی،

از آنجا که از جهت جهان معنوی خود، والا جای و روشن اندیش

است ، پیش طبقه‌ی حاکم بی‌اعتبار شده‌است .

هرکس که دلش روشن است ، روزگارش سیاه‌است ،

هر کودک مدرسه می‌داند که بر روی سفیدی، سفید ننویسند.^{۱۷}

شاعر روشن اندیش و مرقی ، عیب‌ها و نقصان‌های دوران خود

را با موشکافی می‌بیند ، هر حادثه‌ی اجتماعی را به دقت دنبال می‌کند و به درستی ارزیابی می‌نماید . شاعر انسان‌هایی را که به زندگی و شعور مردم نزدیکند ، بانمایندگان طبقه‌ی حاکم فتودالی رودررو می‌کند . گروه نخستین را برتر می‌شمارد ، دومی‌ها رافاقد هرگونه احساس و اندیشه‌ی بشری می‌داند ، نخستی‌ها را به بلبل و دومی‌ها را به زاغ مانند می‌کند :

چنین میندار که من ارزش سوز و ساز عشق را نمی‌دانم ،
دلَم ، همانند پروانه‌ها چشمم بر روی این چراغ می‌لرزد .
قوسی ، این گلزاریست که تا چشم‌کار می‌کند ،
پیوسته بلبلان را می‌بیند که دوش به هم می‌سایند و زاغان را
که همجواری ندارند.^{۱۸}
چنان که بلبل در مجلس زاغان جز آه و ناله کاری نمی‌شناسد ،
قهرمان غنایی قوسی نیز نزد انسان‌های بی‌رحم و بی‌دادگر ، سیه‌روزگار
و نالان است .

عشق به زندگی نیز در شعریت قوسی جبهه‌ی نیرومند دارد . او انسان را به تلذذ از حیات و بهره‌وری از نعمت‌های جهان فرا می‌خواند . به نظر شاعر ، حس مهر و محبت که کم‌وبیش در همه‌ی انسان‌ها موجود است ، از سویی سبب نزدیکی و آویزش با زندگی می‌شود ، و از سوی دیگر سجایای نیک و والایی در اندرونه بیدار می‌کند . قوسی ، خواه دلبر و معشوق ، و خواه احساس عشق و محبت را ، با شور و شوقی

عظیم ترنم می‌کند . محبت را ، مانند نظامی و فضولی ، سنگ محک
معنویات آدمی می‌شمارد. به نظر شاعر، دوست داشتن را باید آموخت.
این احساس عظیم ، پیوسته دردل هرکسی آشیان نمی‌کند:

راحت را بکش و برو ، ای اسیر دولت و مال

که عشق بسیار گرانبهاست و به هیچ مال فراچنگ نیاید.

سخن عشق و خودعشق ، جز درد و اندوه جهان نیست

ولی هر درد و غم تو را درمان و دواست ...

... اگر همای سعادت مهری به ما ندارد، گو چه غم ،

که عشق بر سر افتادگان ، سایه‌ی خداست .

قوسی ، من به میل و رغبت راهی آن کوی نیستم ،

عشق است که مرا به این وادی خونخوار راهنما است.^{۱۹}

به گفته‌ی شاعر ، برای «عضویت» در جهان عشق ، پیش از هر
چیز باید دارای معنویات والایی بود و از قوانین اخلاقی حاکم محیط
پافراتر نهاد . انسان را با مقیاس زیبایی ، و نه تنها از نظر ظاهر ، بل که
با جهان سرشار اندرونی آن می‌شناسند. قوسی ستایش و احترام کسانی
را که «جامه‌ی زرنگار» برتن دارند و از هنر عاری اند ، عیب می‌شمارد.
به نظر او ارزش دادن به انسان به خاطر ثروت و موقعیت او، جنایت
است .

قهرمان تغزلی قوسی با آرزوهای بزرگ و قلب وسیع خود با
دیگران فرق دارد. در دل او برای احساس‌های ناچیز و بی‌ارزش

جایی نیست .

شاعر علیه کسانی که زن را به مثابه‌ی وسیله‌ی عیش و عشرت می‌پذیرند ، به پامی‌خیزد ، و می‌خواهد که در عشق وفادار و با صداقت باشد. همانند بسیاری دیگر از شاعران قرون وسطا، قوسی عشق را نه فقط به عنوان پدیده‌ی مادی و زمینی ، بلکه به عنوان نیروی درونی و معنوی نیز که سبب رسایی و کمال انسان می‌شود ، می‌پذیرد .

هسته‌ی مرکزی تغزل قوسی را ، احساس‌های بشری ، این جهانی و آرزوهای انسانی تشکیل می‌دهد . او در شعرهای خود، اندیشه‌های پیش‌تاز زمان خود و عشق به انسان را مترنم است .

- ۳ -

سخن‌دانی

به هنگام بحث در پیرامون ویژگی‌های هنروری در شعر قوسی، باید از اندیشه‌های او درباره‌ی هنر و هنرمند سخن‌گوییم .

شاعر در غزلی با ردیف «سؤز» که تحت تاثیر یکی از غزل‌های فضولی سروده است ، همراه بیان دیدگاه‌های مرقی زیبایی‌شناسی قرون‌وسطا ، از این‌که هنر مردمی فاقد ارزش شده است ، شکوه می‌کند :

گوهر را برخزف امتیازی نمی دهند ،

و گر نه من در سینه، همچون نی، يك شرحه سخن دارم. ۲۰

در زمانه‌ی شاعر میان دانه‌های خزف و خاك ساخت با دانه‌های مروارید و گوهر فرقی نمی نهادند. قوسی ادبیات زمانه‌ی خود را دو گونه می داند ؛ یکی را به گوهر دردانه و دیگری را به خزف تشبیه می کند. نظمی را که با هنر ییگانه است ، نمی پسندد . او می گوید که به سبب نبودن زمینه‌ی مساعد برای خلاقیت، گنج سخن را در صندوق سینه اش نگه داشته است :

همدلی نمی بینم تا اظهار سخن کنم

و گر نه همچو نی، يك سینه سخن دارم. ۲۱

قوسی ، همانند استادش فضولی ، معتقد است که باید شاعر صاحب حکمت و فلسفه باشد . هراثر هنری می باید با غنای مضمون درخواننده تاثیر کند. سخن پرمعنا باید گفته شود و بی تاثیر نماند. مصرف اسراف آمیز گوهر بی صرفه است ،

تا ضرورتی پیش نیامده، سخن مگو. ۲۲

شاعر دلش پر است ، اما کسی او را نمی نویشد . کسی ارزش شایسته به آثارش نمی دهد . آیا او خاموش باشد ؟ نه ، چنین نمی کند، بی توجه به کساد بازار ، ثروت خود ، یعنی شعرش را به ارزان از دست نمی دهد :

آه، نمی دانم در این ملك كاسد چه کنم ،

نمی‌توانم چشم بسته گوهر گرانهای خود را بفروشم.^{۲۳}
 قوسی هنرمندی‌ست که از چشمه‌ی زلال آفرینش ادبی مردم‌سیراب
 شده است. مردم را همیشه به مثابه‌ی معلمی پذیرفته و از اندیشه‌ی
 هنری مردم چیزها آموخته است. افسانه‌ها و منظومه‌های فولکلوریک
 را فراگرفته و جای جای از آن‌ها بهره‌برده است. برای مثال، مصراع‌های
 زیر را در نظر آوریم:

جویی که يك بار آب آید، امید است بار دیگر نیز آید.^{۲۴}

حلوا گفتن، مثل حلوا دهن را شیرین نمی‌کند.^{۲۵}

دردت به جانم، خون را نمی‌شود با خون شست.^{۲۶}

بدان ماند که با دست دیگری مار گیرد.^{۲۷}

در مثال‌های بالا، قوسی از ضرب‌المثل‌ها (= آتالار سؤزو) ،
 چنان با مهارت استفاده کرده‌است که شیوه‌ی بیان و ویژگی‌های لفظی
 آن‌ها را نیز حتا حفظ کرده‌است. گاهی در غزل‌ها و قصیده‌های خود،
 ضرب‌المثل‌ها را به منزله‌ی معین اندیشه و بیان بدیعی به کار می‌گیرد
 و موفق می‌شود که شعرش را جاندارتر و طبیعی‌تر و مؤثرتر سازد:

شمع داغ سرای دلم را در سینه روشن نگه داشته‌است،

گرچه چراغ زیر پای خود را روشن نمی‌کند.^{۲۸}

این خطاست که گویند با يك گل بهار نمی‌شود،

که دمی آن نوبهار به کام من بود.^{۲۹}

شاعر دقت ویژه‌ی به ملاحظت و پرمعنایی ادبیات شفاهی مردم

دارد. دلنشین بودن شیوهی تکلم و بیان مردم، و پرحکمت و پرمعنا بودن تعابیر و اصطلاحات ادبیات شفاهی، تاثیر هنری شعر قوسی را دوچندان کرده است و به آن طراوتی خاص بخشیده است. زبان شعری قوسی ساده، آهنگین و پرمضمون است. او از هنرمندانیست که زبان شعر رسمی را به زبان شفاهی مردم نزدیک کرده اند.

موزنی و سادگی بیان در شعر قوسی، در جریان زبان ادبی سده‌ی ۱۸ م. نوآوری بوده است. زبان او دردیگر معاصران خرد و کلانش، مثلا، در زبان صائب تبریزی، مسیحی و دیگران، تاثیری معین برجای نهاده است. زبان او به زبان قوشماها و بایاتی‌های عباس توفار قانلی، خسته قاسیم،^{۳۲} ساری عاشیق^{۳۳} و غزل‌های واقف^{۳۴} و ودادی^{۳۵} نزدیک بوده است.

قوسی هنرمندیست که با تکنیک شعری قرون وسطایی آشناست و از آن بهریی بجا می‌گیرد. قوسی در بدیهم آذری «تضاد» های فراوانی آفریده و سنت کرده است. قوسی، به طور کلی، مانند نسیمی، شاه اسماعیل ختایی، فضولی و دیگر کلاسیک‌های پیش از خود، تضادها را از دو راه می‌سازد: یکی این که از دوجیز متضاد که خواه در ادبیات و خواه در هنرهای تصویری به کار رفته، استفاده می‌کند: کسی که سیاه و سفید را دریابد،

سپهر چشم او را سفید و روزگارش را سیاه می‌کند.^{۳۶}

روزگارم سیاه از آن خورشید است

که شمع بزم و نور چشم سایه‌ی دیوار است ۳۷.

دوستی ای دوست ، اما چشم خونخوارت

همچو دشمن با تیغ مژگان دلم را سوراخ می‌کند. ۳۸.

در ایجاد تضاد - در مثال‌های بالا ، شاعر ، به‌طور کلی مفاهیم دوگانه‌یی را که ضد هم‌اند و همدیگر را نفی می‌کنند در نظر آورده است . قوسی راه دیگری در خلق تضاد دارد. و آن تضادمعنی، مضمون و حادثه است که به‌وسیله‌ی آن مضمون رفته درهاله‌ی فورم را به طور برجسته‌تر به خواننده القاء می‌کند. در گونه‌ی نخست ، واژه‌های متضاد نزد هم می‌آمدند ، در گونه‌ی دوم ، دواندیشه‌ی ضد هم ، گاهی دو مصراع ، همدیگر را نفی می‌کنند:

آن شعله‌ی رخسار بدتر از هجران می‌سوزاند

چیزی که از درمان عاید من می‌شود، از درد نیست. ۳۹.

وصال تو مرا از پامی‌افکند ، هجران روانیست ،

تا می‌تاب هست، دل پر خون نارواست. ۴۰.

بامداد رستاخیز ندیده و شب اجل نرسیده است ،

نمی‌دانم ساقی از کجا دریافت که هشیار شده‌ام! ۴۱.

به غیر از مصراع دوم بیت اخیر ، در همه‌ی مصراع‌ها تضاد معنی و اندیشگی هست . معمولاً هجران عاشق یا معشوق را می‌سوزاند و به او غم و غصه می‌آورد. ولی قوسی تعبیر «تاثیر داشتن دیدار» را متضاد

با آن آورده است . مصراع دوم همان مفهوم را پایدارتر می‌کند. بیمار
(عاشق) از درد (هجران) نه ، بل که از درمان (دیدار) رنج می‌برد
در بیت سوم نیز ، شاعر برای نمودن عظمت محبت عاشق ، از تضاد
سود برده‌است .

قوسی از شاعرانی‌ست که براساس و زمینه‌ی غنی و پیروزی‌های
شعر کلاسیک آذری ظهور کرده و در تکامل تاریخی شعر و ادب سرزمین
خود ، نقش مهم بازی کرده است.

۲

میرزا شفیع واضح

= ۱ =

زندگانی

میرزا شفیع واضح چهره‌ی برجسته‌ی ادبیات سده‌ی ۱۹ م ، استاد
سلف میرزا فتحعلی آخوندزاده بود. و نقش عظیمی در تعلیم و پرورش
وی داشت .

میرزا شفیع شاعر و اندیشمندی بود که عشق آزاد و احساس‌های
والای بشری را ترنم می‌کرد. سروده‌های خیام‌وارش در سده‌ی گذشته
در روسیه و اروپای غربی ترجمه و منتشر شد و آوازه و قبول خاطر

او را سبب شد. ولی بیشتر متون آذربایجانی و فارسی آثارش تاکنون به دست نیامده است و تنها مقدار ناچیزی پیدا شده و انتشار یافته است. میرزا شفیع واضح در سال ۱۷۹۴ م. در شهر باستانی گنجه در خانواده‌ی بنایی به نام «کربلایی صادق» متولد شد. پدر بزرگش معمار دربار «جواد خان» بوده است. در ایام طفولیت و تحصیل در مدرسه‌ی گنجه، از پدر یتیم ماند و تحت حمایت حاجی عبدالله نامی درآمد. آدولف برژه خاورشناس هم‌روزگار میرزا شفیع می‌نویسد: «حاجی عبدالله میرزا شفیع را تحت حمایت خود می‌گیرد، در او میل و رغبت به علم و معارف ایجاد می‌کند و برای ادامه‌ی تحصیل به او کمک مادی می‌کند. طلبه‌های گنجه وقتی به انقلاب فکری میرزا شفیع پی می‌برند، از تدریس و تعلیم او امتناع می‌ورزند. و بدین گونه او مجبور به ترك تحصیل می‌شود. نفرت از خرافه‌گرایی و مناسبت منفی شاعر به آن نیز ناشی از همین حادثه‌هاست».

در مدرسه‌ی متوسطه‌ی گنجه، علوم شرعی و زبانهای عربی و فارسی تدریس می‌شد. میرزا شفیع نتوانست تحصیلات خود را در این مدرسه به اتمام برساند. و هم از این رو، زبان عربی را کامل یاد نگرفت. پس از ترك تحصیل در مدرسه خود مستقلاً به ادامه‌ی تحصیل پرداخت. به مطالعه‌ی آثار شاعران و متفکران مشرق زمین آغاز کرد. آثار خیام، نظامی، سعدی و حافظ را به فارسی خواند.

برای امرار معاش حاجی عبدالله کمک کرد تا به عنوان مباشر املاک

بسته خانم ، دختر جوادخان ، شغلی پیدا کند و «میرزا» ی او باشد. هم از این زمان به «میرزا شفیع» مشهور شد. در سال ۱۸۲۶ م. هنگام بروز جنگ میان دولتین ایران و روس ، بسته خانم همراه برادرش اوغورلوخان به ایران فرار کرد. و میرزا شفیع باز بیکار ماند . حاجی عبدالله نیز در همین زمان مرد . گذران مادی میرزا شفیع بدتر شد. سرانجام در گنجه به خطاطی و معلمی پرداخت و در هر دو زمینه به پیروزیهایی نایل گردید. وی در آستانه‌ی مدرسه‌ی شاه‌عباس در گنجه، کودکان را خط نستعلیق می‌آموخت . میرزا فتحعلی آخوندزاده نیز یکی از شاگردانش بود .

در دهه‌ی چهارم سده‌ی گذشته ، میرزا شفیع به عنوان شاعر ، خطاط و معلمی زبردست در گنجه شهرت به هم رسانید و میان او و شادگردش میرزافتحعلی ، انسیتی برقرار گردید.

میرزا شفیع در سال ۱۸۴۰ م. از گنجه به تفلیس کوچ می‌کند و به کمک شاگرد سابق خود میرزا فتحعلی آخوندزاده ، به سمت مدرس زبان و ادبیات آذربایجانی و فارسی در مدارس تفلیس به کار می‌پردازد . نزدیک شش سال در تفلیس زندگی می‌کند. و هنگام کوچ از تفلیس، شعر فارسی «وداع با تفلیس» را می‌سراید .

میرزا شفیع بیشتر آثار خلاقه‌ی خود را در تفلیس به وجود آورده است . او در این شهر با دانشوران آذربایجانی ، روس ، گرجی ، ارمنی و جز این‌ها آشنا شد. عباسقلی باکیخانوف مؤلف «گلستان ارم»؛

میرزا فتحعلی آخوندزاده ، خاچاتور آبرویان و کسان دیگر بارها به دیدار او می آمدند . او در این شهر با آثار خلاقه‌ی شاعران گذشته‌ی روس و اروپای غربی نیز کم و بیش آشنا شد . شعری از «و. ولتمان» را نیز زیر نام «چرا بامداد روشن را مه گرفت» به فارسی برگرداند .

میرزا شفیع در سال ۱۸۴۴ م. در تفلیس محفلی به نام «دیوان حکمت» تاسیس کرد^{۴۲} که محفلی ادبی بود . بیشتر شرکت کنندگان این محفل نیز شاگردان و یا دوستان نزدیک میرزا شفیع بودند . در محفل به بحث و مشاعره می پرداختند . بدین طریق که نخست شعرقرائت می شد و سپس درباره‌ی شعرهای خوانده شده اظهار نظر می کردند . یکی از اعضای محفل «فردریک بودنشتدت» آلمانی شاگرد میرزا شفیع بود که از شهر «هانور» آلمان به روسیه واز آنجا نیز به دعوت ژنرال نیتگرات فرماندار قفقاز ، به تفلیس آمده بود ، پیش میرزا شفیع تلمذ می کرد و از او فارسی می آموخت . میرزا شفیع نیز به کمک او با آثار کلاسیکهای اروپای غربی آشنا شد . بنا به نوشته‌ی بودنشتدت «هر بار پس از پایان درس ، او را با آثار گوته، هینه، شیلر، توماس مور و بایرون آشنا می کردم . از بایرون بیشتر خوشش می آمد . هر مطلبی که می خواندم ، احتیاج به تفسیر نداشت ، میرزا همه را بدون شرح می فهمید»^{۴۳} .

در پاییز سال ۱۸۴۶ م. میرزا شفیع رخت سفر از تفلیس می بندد و به گنجه برمی گردد . و از طرف دولت در مدرسه‌ی جدیدالتاسیس

گنجه به معلمی می‌پردازد . علاوه بر معلمی ، به خلاقیت شعری نیز می‌آغازد و با هم روزگاران خود: شیخ ابراهیم ناصح، میرزا مهدی ناجی و جز این‌ها طرح دوستی می‌ریزد .

در زمستان ۱۸۵۰ باز به تفلیس می‌رود و در آنجا در مدرسه‌ی عالی نجبا به تدریس آذربایجانی می‌پردازد و تا فرجام روزگار خود، در این شغل باقی می‌ماند.

میرزا شفیع واضح در سال ۱۸۵۲ در تفلیس وفات کرد و در همانجا دفن شده است .

= ۲ =

آثار

متون اصلی اشعار آذربایجانی و فارسی میرزا شفیع که همه به روسی و زبانهای اروپای غربی ترجمه شده است ، در دست نیست. فردریک بودنشتدت ، دستنویس منحصر به فرد این اشعار را همراه خود به آلمان برده بود.

در سال ۱۸۴۴ میرزا شفیع دستنویس آثار خود را به بودنشتدت داده بود. بودنشتدت خود در کتاب «هزار و یک روز در مشرق زمین»

در این خصوص می‌گوید: «من هنگام بازگشت از ایروان، هدایای ناچیزی به میرزا آورده بودم. او نیز به عنوان هدیه‌ی دوستی، دفتر اشعار خود را که با خط خویش نوشته بود، به من بخشید. برای دفتر که نام آن را «مفتاح‌العقول» نهاده بود، سخنان حکیمانه و فیلسوفانه‌ی معلم ما نقش بسته بود... در مقدمه نوشته بود: «به سبب رجا و التماس مکرر شاگرد و دوستم بودنش در افندی، من میرزا شفیع این مجموعه را که عبارت از قصاید، غزلیات، مربعات، مقطعات و مثنویات خودم است، به او هدیه می‌کنم».

فردریک بودنشتدت در سال ۱۸۴۶ آثار میرزا شفیع را به همراه خود به آلمان برد و ترجمه‌ی آلمانی گزیده‌ی از آنها را در برلن چاپ کرد. درباره‌ی ترجمه‌اش نوشته‌است: «... آنجا که می‌توان اندیشه‌ی شاعر را عیناً ترجمه کرد، من گفته‌های او را به زیور زبان آلمانی آراستم. بیشتر این ترانه‌ها در حضور من و جلو چشم من آفریده شده‌اند. از این رو، شان نزول آنهایی را هم که در خاطر من مانده، آوردم.»

بودنشتدت بخشی از این ترجمه را در مجموعه‌ی «هزار و یک روز در مشرق زمین» وارد کرد. در این مجموعه، پیرامون زندگی و خلافت میرزا شفیع نیز آگاهی‌هایی داده و او را به عنوان سراینده‌ی این ترانه‌ها، ستوده‌است.

پس از انتشار «هزار و یک روز در مشرق زمین»، بودنشتدت

مجموعه‌ی بارزش «ترانه‌های میرزا شفیع» را به آلمانی چاپ کرد. این کتاب کم حجم سبب آوازه‌ی بی‌نظیری گشت، به سرعت در آلمان پخش شد و طولی نکشید که به زبانهای انگلیسی، فرانسه‌یی، ایتالیایی، هلندی، نروژی، دانمارکی، لهستانی، چک و حتی زبان قدیم یهودی نیز ترجمه و نشر شد.

دلیل نخستین وسعت انتشار «ترانه‌های میرزا شفیع» کیفیت و روح خیام‌وار آن و دلیل دیگر علاقه‌ی روزافزون اروپاییان در آن زمان به مدنیت و فرهنگ مشرق زمین بود.

ترجمه‌ی آلمانی آثار میرزا شفیع در روسیه نیز مورد توجه قرار گرفت و چند شاعر روس آنها را از آلمانی به روسی برگرداندند.

میخائیل لاریونوویچ میخائیلوف (۱۸۶۵ - ۱۸۲۶) در مجموعه‌ی شعری که در سال ۱۸۶۲ در برلن به روسی چاپ کرد، ترجمه‌ی يك شعر میرزا شفیع را نیز داد^{۴۴}. يك شعر بار دیگر در سال ۱۸۸۷ در مجموعه‌ی «روسکایا استارینا» که در پترزبورگ منتشر می‌شد، چاپ شد. پس از میخائیلوف، و. مارکوف، م. رامشف، ن. ایفرت و دیگر شاعران روس آثار میرزا شفیع را به روسی ترجمه کردند و در مجموعه‌های گوناگونی منتشر ساختند. تا آنکه ن. ای. ایفرت ترجمه‌ی روسی «ترانه‌های میرزا شفیع» را در سال ۱۸۸۰ در مسکو چاپ کرد. تولستوی نویسنده‌ی بزرگ روس این ترجمه را خوانده و ارزش زیادی به آن داده است. در نامه‌یی که به «آ. فته» شاعر هم‌روزگار

خود نوشته، گفته است «این شعرها سرشار از زیبایی است».

فردريك بودنشتدت که شاهد آوازه‌ی بی‌نظیر و جهانگیر «ترانه‌های میرزا شفیع» بود، از سال ۱۸۷۳ ادعا کرد که سراینده‌ی ترانه‌ها خود اوست و وجود خارجی شخصی به نام میرزا شفیع را انکار کرد. آ. برژه نیز با استناد به گفته‌های «ملاحمد سلیمانی» شیخ‌الاسلام قفقاز، شاعری میرزا شفیع را رد کرد و به ادعاهای بودنشتدت قوت داد.

بودنشتدت در اروپای غربی نیز هواخواهانی یافت. و بدین گونه سالها «ترانه‌های میرزا شفیع» را «ترانه‌های بودنشتدت» نامیدند. سالیان درازی نام «میرزا شفیع» به فراموشی سپرده شد.

پژوهش‌های دقیق ما در سالهای اخیر، بار دیگر ثابت کرد که این اشعار از آن میرزا شفیع است. و نقش بودنشتدت فقط این بوده است که اشعار میرزا شفیع را به آلمانی ترجمه و در اروپای غربی منتشر سازد.

فردريك بودنشتدت متأسفانه در سرتاسر ترجمه‌هایش دقیق و امین نبوده است. مضمون برخی از اشعار را کم و زیاد کرده و برخی دیگر را اصلاً از خود در آورده است. هم‌از این رو، برخی از اشعار موجود در کتاب «ترانه‌های میرزا شفیع» از آن میرزا شفیع واضح نیست. مثلاً شعرهایی که بوی شرقی نمی‌دهد، با رنگ آمیزیهایی بومی آذربایجانی بیگانه است، رنگ آلمانی دارد و ایده‌های کانت و کانت‌گرایان را به خاطر می‌آورد، بی‌گمان از او نیست (مانند شعرهای: «میرزا شفیع، باور تو در پیرامون ایمان چیست؟»، «در کوچه به من برخورد و گفت طلسم برای « و جزاین‌ها).

- ۳ -

مضامین

در سالهای اخیر فقط جزیی از اشعار فارسی و آذربایجانی میرزا شفیع به دست پژوهشگران افتاد که عبارتند از يك غزل ، يك مخمس، يك قطعه ، سه تكبیت آذری و سه غزل و يك مکتوب فارسی . يك قطعه و دو تكبیت آذربایجانی در مکتوب منظوم و منشور فارسی او جای دارد. تكبیت دومی ، مطلع غزلیست که در استقبال از غزل عباسقلی باکیخانوف با ردیف «گؤستریر» سروده است. اما غزل

آذربایجانی وی با مطلع زیر آغاز می‌شود:

نه قدەر کیم فلگین ثابت و سیاره‌سی وار ،

اول قدر سینه‌ده غمزه‌ن اوخونون یاره‌سی وار .

(ترجمه : زخم تیر غمزه‌ی تو بر سینه‌ی من ،

تو گفتی به شماره‌ی ثوابت و سیارات فلک است).

این شعرها را که جزیی از خلاقیت میرزا شفیع را تشکیل می‌دهد،

نخستین بار در سال ۱۹۲۶ «سلمان ممتاز» ادیب نام‌آور فقید منتشر

ساخت.^{۴۶}

ترنم محبتی پاک و بی‌آلایش ، جرثومه‌ی این شعرهاست . شاعر

که دلبر و عشق را برتر از هر چیز می‌شمارد ، در یکی از غزلهای فارسی

خود می‌گوید : «ای آنکه در عشق ثابت قدم هستی ، جز راه عشق

نیوی ! از من غمزه جز چهره‌ی یار می‌پرس ! با من دلشکسته جز سخن

یار، سخنی دیگر مگوی ! تنها مرهم وراز دل من اوست»^{۴۷}.

غزلهای فارسی شاعر در هاله‌ی بی‌عیب و حدت وجودی قرار

گرفته است. چنانکه او گاه از «حسن مطلق» دم می‌زند .

در میان آثار به دست آمده از میرزا شفیع ، مخمس او با ردیف

«سوسنی» و مکتوب منشور و منظومش حایز دقت است .

در هر دو اثر از يك دختر ارمنی به نام «سوساننا» سخن می‌گوید.

در مخمس ، تصویر روماتیکی از این زیبا رخ می‌دهد و او را زیاتر

از همه‌ی پری‌چهرگان می‌انگارد :

خورشید ، هر بامدادان سر بر آستان می‌ساید.
 اندام تو را سرو اگر در باغ بیند، به رفتار می‌آید.
 غنچه را در برابر دهنش ، گردن خم می‌شود.
 کفر عشقت را فرجام به جایی رسیده‌است ای کافر .
 که اگر واضح را مسلمان خوانند ، بهتان زده‌اند ، سوسنا.^{۴۸}
 این مخمس که مثبت اندیشی و شور و حال از آن می‌بارد، آثار واقف
 را به یاد می‌آورد.
 در مکتوب فارسی به چند آیه قرآن، چند تکبیت آذری و برخی اصطلاحات
 بومی برمی‌خوریم . این تکبیت‌های تغزلی ، مبین محبت آتشین شاعر
 به دختر ترساست .

شعر ، در آغاز محنت و غم هجران را که از ازدواج سوساننا با
 کسی دیگر ایجاد شده بود، تصویر می‌کند . و این مضمون تا فرجام
 مکتوب بر آن سایه می‌افکند .

اندرونی «اهل درد» ، ناکامی در عشق، گلایه از معشوق و شکوه
 از هجران با تعبیرات مجازی تجسم یافته است. برخی تشبیهات بسیار
 زیبای آذری (نظیر انداختن يك كاسه از اشك چشم به دنبال سفر
 کرده ، تشبیه هجران به شب، و وصال به روز) و جناس‌ها برمی‌خوریم.
 دیگر ابیات مخمس با مطلع :

ای نزاکت چمنی ایچره خرامان سوسنی ،

خوبلوق کشورینین تختینه سلطان سوسنی -
شاعر از وسایط مجازی تصویر در شعر قدما سود می‌جوید. حتی
از تشبیهات و استعارات قالبی نیز استفاده می‌کند.
نیز سرشار از تعابیر مجازی و تشبیهات و استعارات طبیعی‌ست:
حرکات و عشوات سروسهی رابی اعتبار کرد
طره‌ی زلفت به‌سنبل شکست داد
چهره‌ات لاله را آواره‌ی کوه و باده‌پرست کرد
ای دل، میان چشم و ابرو چه‌مست در‌گذری
اندیشه‌کن! که، در آوارگی خونت بریزد سوسنی .
نمی‌توان پیرامون خلاقیت ادبی میرزا شفیع رای قطعی داد. چرا
که هنوز آثار آذربایجانی و فارسی او پیدانشده‌است. تا پیدا شدن این
آثار، باید از ترجمه‌ها به نحوه‌ی اندیشه و خلاقیت وی پی‌ببریم.

= ۲ =

مرده ریگ

آنچه که به ترجمه‌ی فردریک بودنشددت از مرده‌ریگ میرزاشفیعی
به دست ما رسیده‌است، عبارت است از دو کتاب: نخستین که اول‌بار
در سال ۱۸۵۱ به نام «ترانه‌های میرزا شفیع» (»
و دومی اول‌بار در سال ۱۸۷۳ به عنوان «باقی میراث میرزا شفیع»
چاپ شد.

کتاب دومی چنین فصلبندی شده است : ۱ . نغمه‌های عشق ، ۲ .
گل سرخ، شراب، بلبل و درخت سرو، ۳. تاریخ و صور شرق ، ۴ .
یوسف وزلیخا، ۵. حکمت‌آمیز ، و سرانجام شعر «وداع با تفلیس» .
نغمه‌های تسلی، ۶. رازهای جهان .

نخستین کتاب از فصل‌های زیر متشکل است : ۱. ترانه‌هایی
درباره‌ی ذلیخا - ۱۰، ۲. ترانه‌های شکوه - ۱۳، ۳. در ستایش شراب
و نعم این جهان - ۱۷ ؛ ۴. ترانه‌های حکیمانه - ۳۳ ؛ ۵. «تفلیس» و
ترانه‌های دیگر - ۲۳ ؛ ۶. درباره‌ی میرزا یوسف - ۷ ؛ ۷. ترانه‌هایی
درباره‌ی حافظه - ۱۴ ؛ ۸. ایمان بیاوریم به زندگی - ۱۱ ؛ ۹. ترانه‌های
گونگون و سخنان حکمت‌آمیز - ۴۲ ، و سرانجام شعر «وداع با
تفلیس» .

ترانه‌هایی که درباره‌ی زلیخا ، حافظ و میرزا یوسف در کتاب
نخست آمده ، وابستگی عمیقی بازندگی شاعر دارد. بودنش در
کتاب «هزار و یک روز در مشرق زمین» آگاهی‌های گسترده‌ی
پیرامون این ترانه‌ها ، به ویژه ترانه‌های مربوط به زلیخا داده است.
در ترانه‌های «درباره‌ی میرزا یوسف» نیز به طور کلی عقاید خود را
پیرامون هنر و شعر بیان داشته است .

در این آثار ، میرزا شفیع آثار میرزا یوسف ، شاعر هم‌روزگار
خود را به سبب آنکه کارش تقلید صرف از خاقانی ، سعدی ، حافظ و

جامی است ، شدیداً انتقاد می‌کند. به عقیده‌ی شاعر ، اثر واقعی هنری ، باید محصول اندیشه و خیال و احساس سخن‌سرا و دارای معانی بکر باشد .

در کتاب دومی ، علاوه بر شعرهای تغزلی و عاشقانه ، منظومه‌هایی نیز تحت عنوان «سعدی و شاه» ، «درویش» ، «تیمور» و «یوسف وزلیخا»

آمده است. منظومه‌ی «یوسف وزلیخا» با اپیگرافی از عباسقلی باکیخانوف آغاز می‌شود. در این اپیگراف ، یوسف ، ستاره‌ی زلیخا ، و زلیخا به مثابه‌ی خورشید یوسف قلمداد شده است .

در «ترانه‌های میرزا شفیع» سه مضمون و موضوع اساسی هست: ۱. ترنم نعم و لذا ید مادی این جهان ، ۲. سخن از آزادی ، ۳. انتقاد و طنز در برابر زهد و ریاء و استبداد .

شاعر در این سروده‌ها ، به زندگی نگرشی مثبت و نیکو دارد . برای او زندگی ارزشمندتر از هر چیز دیگر است .

در این آثار که محبتی عمیق و واقعی ترنم می‌شود ، به مضامین شعر فضولی برمی‌خوریم . در این جا میرزا شفیع را می‌توانیم به مثابه‌ی وارث حقیقی شعر فضولی پیش چشم آریم .

سراینده عشقی این جهانی و مادی را ترنم می‌کند. سرتاسر زندگی و کاینات را ، چون خود آلوده‌ی عشق می‌بیند: «همه‌ی زیبایی‌های طبیعت ،

نسیم خوش ، شکوفه‌های رایحه‌دار ، اختران ، صدای برخورد شاخه‌های
درختان ، همه و همه برای حلاوت بخشیدن به دلدادگی ما آفریده
شده‌اند».

در یکی از ترانه‌های خیام‌وار خود، سراینده هم روزگارانش
را به تلذذ از زندگی فرامی‌خواند : «زندگی عطا نیست. باید بدانی که
در هر گام که برمی‌داری ، به‌سوی گور نزدیک می‌شوی . در این دنیای
پنج‌روزه وقت خود را قدر گذار. از زندگی ناامید مباش و از آن سودی
پربار بگیر»^۱

اساس روح شعر میرزا شفیع ستایش از می و دلبر است . شاعر
خود در این باره می‌گوید : «من تنها زیبایی رامی‌ستایم . بگذار دیگران
فتوحات سلاطین و کعبه‌ها و مساجد را بستانند ، اما من می ، گل‌سرخ
و دلبر را خواهم ستود .»

میرزا شفیع به خلاف شاعران وحدت وجودی که می و دلبر
را به مثابه‌ی رمز محبت الهی می‌ستودند. این واژه‌ها را در معنای اصلی
خود و درست به کار می‌گیرد ، و به مثابه‌ی نعم این جهانی می‌ستاید .
سراینده‌ی «ترانه‌ها» چند جا خود را شاگرد حافظ می‌داند. فصل
دوم کتاب که زیر عنوان «می، گل و عیش» آمده‌است ، با سرعنوانی از
حافظ درستایش گل آغاز می‌شود. و چنین ادامه می‌یابد «پیر من حافظ
و مسجد میخانه است. جانا ! گامهای من را از مسجد روگردان کن و

به سوی میخانه ره‌نمای و دلم را به زیبارویان ارزانی دار».

ارزش این گونه شعرها ، البته تنهادر آن نیست که می و میخانه در آن‌ها ترنم می‌شود، بلکه در ستیزه و لجاجتی‌ست که سرسختانه با نظام اندیشگی زمان خودمی‌کند . نمایندگان حکام تزاری وقتی از چاپ «ترانه‌های میرزاشفیعی» که توسط ای. ف. راخمانیف ون. ای ایفرت به روسی ترجمه شده بود، جلوگیری کردند ، اظهار نظر نمودند که: «از نقطه‌ی نظر ما ، باید بگوییم که اولاً در ترانه‌های شماره ۳۵، ۴۲، ۵۳، ۵۶، ۷۷، ۱۴۵، ۱۵۳ و شعر صفحه‌ی ۱۵۹ فقط به تعریف و ستایش لذایذ مادی و این جهانی پرداخته شده و بامعنویات آسمانی و الهی مغایر است. ثانیاً در صفحات ۶۹ و ۱۷۰ شعری طنزی علیه حکومت تزاری درج است و ثالثاً در صفحه ۹۶ شعری وجود دارد که احساس شهوت، شدید برمی‌انگیزد. سراینده مسایل مسیحیت را کم‌بها می‌دهد و ابن‌واب و روح را استهزا می‌کند و به ارکان ثلاثه باور ندارد که بوی‌گمان تاثیر بدی در اخلاق مردم خواهد گذاشت .

سراینده می‌خواهد بقبولاند که می و گل و زن تنهاعامل سعادت و خوشبختی انسان است . در هر حال ما برای اجازه‌دادن به چاپ این منظومه‌ها تردید داریم . اگر طنزهای شاعر درباره‌ی حکومت مربوط به حاکمان و فرمانروایان غیر کشور روسیه باشد ، و این موضوع در کتاب تصریح شود، شاید بتوان اجازه‌ی چاپ‌داد» .

این مجموعه بعدها و با اخذ اجازه‌ی انتشار از اداره‌ی سانسور حکومت روسیه‌ی تزاری ، بدون شعرهای مشخص شده‌ی بالا چاپ شد.

بدین گونه‌می‌بینیم که میرزاشفیعی در سرتاسر خلاقیت ادبی خود، روحی آزاد و آشتی‌ناپذیر در برابر تاریک اندیشی دارد. مثلاً در شعرهای «علم و کمال»، «ارض و سما» ، «به‌کودکان» و جزاین‌ها ، انسانها را برای شناخت زندگی و سودبردن و تلذذ از آن فرامی‌خواند. همین‌گونه احساس لذت از زیبایی‌های طبیعت ، شیفتگی در برابر چشمه‌ساران، جنگل‌ها ، رایحه‌ی گل‌ها و نوای بلبلان را مکرر تصویر می‌کند .

- ۵ -

طنز

زاویہ بی دیگر از خلایق میرزا شفیع طنز است . منظومہ‌هایی مانند « تیمور » ، « درویش » ، « سعدی وشاه » ، « سؤال وجواب » ، شعرهایی درباره‌ی شیخ الاسلام ، مفتی و حاجی میرزا آغاسی ، از شعرهایی هستند کہ وی در آنها به افشای معایب و کاستی‌های زندگی اجتماعی دست می‌زند .

در طنز خود در باره‌ی حاجی میرزا آغاسی می‌گوید : «علی‌رغم
نشانهایی که بر سینه زده‌ای ، تو ذاتا خبیث هستی ، باطن تو پلید و
عَبْثَك است : تو ظاهرا خود می‌آرای و عیب‌هایت را پنهان می‌داری» .
در یکی دیگر از اشعار طنزی خود، درباره‌ی مفتی شهرمی گوید.

نادان را باش که روزگار برخود تنگ می‌گیرد

و به امید حور و قصور می‌نشیند.

ما را از آتش دوزخ مترسان

عاقل را از سخن پوك باکی نیست .

مفتی گو، هر اندازه افسون خواهد ، بکند

میرزا شفیع فریب چنین کس را نمی‌خورد.

این‌گونه سخنان در آثار شاعران آزاد اندیشی مانند خیام، حافظ،
نظامی و فاضلی نیز هست . میرزا شفیع را می‌توان وارث سنن نيك و
انسانی تغزل پویای مشرق زمین دانست.

چنان که بسیاری از متفکران مشرق زمین در قرون وسطا، مانند
ابن‌رشد ، رازی ، غزالی ، خیام و غیره راتکفیر کردند و نوشته‌هایشان
را به آتش کشیدند ، مفتیان و خرافه‌پرستان حکم ارتداد میرزا شفیع را
نیز در زمان خود صادر کردند . بودنشددت در کتاب «هزار و یک‌روز
در مشرق‌زمین» در این باره می‌نویسد : «روزی میرزا شفیع را خشمگین
دیدم می‌گفت از من بازی خرس می‌خواهند . من خواهش کردم روشنتر
بیان کند . گفت : چنان که داندانهای خرس را در می‌آورند و خودش

رانیز به زنجیر می‌کشند و می‌گردانند ، مرانیز می‌خواهند دهانم را
بربندم و به‌ساز آنان برقصم.» سپس میرزا شفیع کمی ساکت شد و
گفت : به‌من می‌گویند تو باشعراهای لامذهب خود جوانان را از راه
به‌در می‌کنی».

میرزا شفیع در آثار خود ، عشق را برتر از زهد و ریا می‌داند و علیه
اسارت معنوی خرافه‌پرستی ستیز می‌کند.

در آثار دیگرش نظیر «سعدی و شاه» ، « تیمور» و «درویش»
سنت‌داستان‌سرایی مشرق زمین را ادامه می‌دهد . در منظومه‌ی
«سعدی و شاه» مردم به رهبری سعدی — که به صورت شاعری
اندیشمند و اندرزگو تصویر شده است — قیام می‌کنند و شاه ظالم
آن زمان را از تخت می‌اندازند . این منظومه یادآور داستان تاریخی
«کاوه‌ی آهنگر» است . و میرزا شفیع چهره‌ی ضحاک پلید را تصویر
کرده است . در يك جا از زبان اومی گوید : «من احمق و نادان هستم،
اما چون مردم نیز غافل و نادانند، من بر آنان حکومت می‌کنم».

منظومه‌های «درویش» و «تیمور» نیز چنین هستند. در منظومه‌ی
«تیمور» از زبان معنی به‌حاکمان و جهانگیران شهرت‌پرست و استیلاگر
نفرت می‌بارد.

از سمبل‌هایی که بیشتر به کار می‌گیرد ، سرو است که سمبل آزادی
است. در جایی می‌گوید : «سرو، آزاد است . شاخه‌هایش بر زمین
خم نمی‌شود، اوج می‌گیرد، می‌ایستد و به آسمانها و به آینده چشم

می‌دوزد. ۲»

باین‌همه ، ایده‌آل میرزاشفیع و ایده‌های آزادی خواهانه‌ی او، حالت تجریدی و انتزاعی دارد. باید گفت که وی به راه واقعی حصول سعادت برای بشریت آشنا نبود. گرچه در سرتاسر سروده‌هایش هواخواه با صداقت آزاد اندیشی و آزادی‌ست و از منافع اکثریت مردم دفاع می‌کند، اما نمی‌داند که چگونه از کدام راه باید به دیار خوشبختی‌ها گام گذاشت و از جهان تاریکی آسود.

میرزا شفیع سالها معلم بود و در تفلیس و گنجه ، خواه در مدارس دولتی روسیه‌ی تزاری و خواه در مساجد و مکاتب بومی به تدریس ادبیات فارسی و آذربایجانی می‌پرداخت . در سال ۱۸۴۰ در دیرستان روسی تفلیس به معلمی تعیین شد. در این مدرسه به خلاف مدارس ایالات دیگر روسیه تزاری ، زبانهای محلی ، فارسی و آذربایجانی نیز تدریس می‌شد. و از این جهت تالیف کتابهای درسی به این زبانها اهمیت شایان داشت .

«قانون قوسی» تالیف عباسقلی باکیخانوف کتاب درسی زبان فارسی بود. میرزاشفیع نیز به همراه ای. گریگوریف معلم السنه‌ی شرقی دیرستان ، منتخبات درسی به زبان آذری تهیه دید.

منتخبات در دو جلد چاپ شد. جلد اول که فرهنگ آذری به روس بود در زمستان سال ۱۸۵۱ و جلد دوم که عبارت از متن درسها

بود در بهار همان سال چاپ شد. ولی به سبب دشواری های انتشار ، بخش- نشد .

جلد دوم عبارت بود از دو قسمت: بخش اول برای کلاس های بالاتر و بخش دوم برای سطح پایین دبیرستان تالیف شده بود. ولی این اثر در زمان حیات خود میرزا شفیع که مولف اصلی آن بود ، انتشار نیافت . فرهنگ کتاب در سال ۱۸۵۵ و پس از مرگ میرزا شفیع در تبریز منتشر شد و سال ها کتاب کمک درسی مدارس آذربایجان بود . و جلد متون نیز در سال ۱۸۵۶ انتشار یافت و برای اخذ اجازه به پترزبورگ فرستاده شد. در پترزبورگ اجازه ی تدریس آن را ندادند و بدین گونه بخش نشد.

منتخبات ، علاوه بر بخش لغتنامه ، سه بخش عمده داشت : بخش اول متون و منظومه ها و شعرهایی که از زبان عربی و فارسی ترجمه شده بود که اغلب عبارت از اندرزنامه های اخلاقی بود و ترجمه ی مفصلی از «روضه الصفا» ی میرخواند در شرح تاریخ دنیا از روزگاران کهن تا زمان ظهور اسلام را دربرداشت . بخش دوم حاوی ترجمه و نمونه هایی از کتاب های گوناگون نظیر «قاراباغ نامه» و «دربند نامه» بود. بخش سوم مرکب از شعر بود که نمونه های فراوانی از قصاید فضولی و مثنوی «لیلی و مجنون» داشت . و این نشان دهنده ی احترام عمیق و ستایش آمیزی ست که میرزا شفیع در برابر فضولی داشت. در انتخاب اشعار فضولی ، مسایل اخلاقی و صنایع بدیعی به کار رفته در آثار این شاعر

سرگاندیش سرتاسر مشرق زمین را در نظر گرفته بود .
میرزا شفیع بدین گونه برای فرزندان سرزمین مادری خود ،
نخستین کتاب درسی را تالیف کرد که بعدها در سده‌ی نوزدهم این
سنت را میرزا ابوالحسن زوی ، سید عظیم شیروانی ، رشید بیگ افندیف
حسن رشیدیه و دیگران پایدار ساختند و متون درسی کاملتری تالیف
کردند.

خلاصه آن که میرزا شفیع با ترانه‌های فلسفی ، شعرهای طنزی
و تغزل پویای خود، مضامین کاملاً نو و باطراوتی وارد ملک ادب
آذربایجان کرد. ویژگی‌های رئالیسم شعرا و ، بعدها از پایه‌های شعر
مترقی و امروز آذری شد. گذشته از اینها ، مرزاشفیعی در زمان خود ،
به عنوان معلم به فعالیت تعلیمی و پرورشی نیز پرداخت و شاگردانی
چون میرزا فتحعلی آخوندزاده ترتیب کرد. کسانی که پس از میرزا شفیع

در آسمان ادب آذری درخشیدند ، سنن نيك خلافت او را دنبال کردند و خود را شاگرد این شاعر اندیشمند و استاد والای شناختند. اکنون بیشتر ملل جهان ترانه‌های فیلسوفانه‌ی خیام‌وار او را به زبان اصلی خود می‌خوانند و از آن لذت می‌برند . میرزاشفیع واضح نه تنها در تکامل تاریخی ادبیات آذری نقش عظیمی بازی کرد ، بلکه سبب شد که بیشتر ملل جهان با افکار فلسفی شرق آشنا شوند و به این سوی گرایند.

یا نوشت ها

۱- ر.ک. ف. کؤچرلی . آذربایجان ادبیاتی تاریخی ماتریاللاری ، باکو، ۱۹۲۵ ، ج ۱ ، بخش ۱ ، ص ۱۷۵ . نویسنده درباره‌ی دیوان قوسی که پیش‌خود داشته می‌نویسد : «دیوان اشعار و غزلیات قوسی از شعرای نازک‌اندیش و خوش طبع آذربایجان به دستم افتاد.» همه‌ی شعرهایی که ف. کؤچرلی از قوسی نمونه آورده و یانشر کرده‌است ، در نسخه‌ی موزه‌ی دولتی گرجستان موجود است .
چده‌با که این نسخه متعلق به او بوده‌است .

۲- قوسی ، نشر سال ۱۹۲۵ ، باکو.

۳- اسماعیل حکمت . تاریخ ادبیات آذربایجان ، ۲ جلد ، باکو، ۱۹۲۸

۴- ج. آراسلو ، تاریخ ادبیات آذربایجان در سده‌های ۱۷ و ۱۸ ، باکو ۱۹۵۶ ، ص ۱۵۳ .

۵- قوسی تبریزی ، منتجات ، باکو ، ۱۹۵۸

۶- تذکره‌ی روز روشن ، مطبعه‌ی شاه‌جهان ، ۱۳۳۹ ق . ، ص ۵۶۴.

۷- بوریا فرشم و ائویم مسجد ،

نه گؤزهل کندخدالیغیم واردیر !

(دیوان ، فتوصورت نسخه‌ی بریتانیا ، ص ۲۳)

۸- همیشه شمع‌کیمی صرف پیچ‌وتاب اولدوم ،

زمانه هرکیمی یاندیردی من کباب اولدوم .

(منتخبات ، ص ۱۰۱)

۹- سپهر اونون گؤزونو آغ ائددر، گونون قارا،

بیری کی بیلدی بو مکتبه آغ وقاره ندیر.

اگر نه چرخ ائوی بازیچه خانه‌دیر ، قوسی !

بو تخته‌ی فلک و مهره‌ی ستاره ندیر ؟

(دیوان ، فتوصورت نسخه‌ی موزه‌ی بریتانیا ، ص ۲۵۰)

۱۰- گر ناله چکمه‌سین دل‌پیمار، نیله‌سین ؟

عاشق گۆزوم گر آغلاماسين زار ، نئيلىستين ؟
 قوسى سنيين مى حالينا بير اهل دل دئميش
 «قويماز منى فلک گۆز آچيم ، يار نئيلى سين ؟»
 (ديوان قوسى ، فوتوصورت نسخهى بریتانیا، ص ۶۵)

۱۱ - ديلم فغان ايله و دیده قان ایلن دولودور،
 کونول صحیفهسى شرح و بیان ایلن دولودور.
 ووروبدور آغزينا مين قفل آهنين غيرت،
 هنوز سئف فلک الامان ایلن دولودور،
 هارای کیم نه ديلم وار نه بير ديل آنلايانيم،
 اگر چی نی کیمی جيسم فغان ایلن دولودور،
 اگر چی کونلومه ظاهرده دگمک آساندير،
 بوچؤل کمين گهی شیرزيان ایلن دولودور،
 بو بير پيالده يارب، نه سحرانديب ساقی،
 کی اوستوباده ایلن، آلتی قان ایلن دولودور،
 يووادا غنچه لئير عندليب ، بس کی چمن
 نوای قوسى آتش زبان ایلن دولودور.
 (منتخبات ، ص ۵۴)

۱۲ - رك الياس موشق ، مجموعهى شعر ، نسخهى خطی ، ص ۱۸۴ . (متعلق
 به آرشیو دانشکدهى زبان و ادبیات موسوم به نظامی)
 ۱۳ - تبریز آچار کؤنلومو قوسى ، گر آچیلسا ،
 هرچند کی فردوس صفاها نا یئتیشمز ، (منتخبات ، ص ۷۳)
 ۱۴ - قوسى گرگدى کعبه دئييب اقتدا قیلا،
 تبریز قلعه سینه صفاهان دئدیکلری . (نسخهى گرجستان، ص ۱۹۴).
 ۱۵ - حساب دردوداغ ایسترسه جانان ، وای جانیم چین،
 کی من اول سنگدلدن هر نه آلدیم ، جانه تاپشیردیم .
 اگر سرگشته چوخ گزدیمسه ، وادی لرده ، من قوسى ،
 آپاردیم قطره نی ، دریای بی پایانه تاپشیردیم . (نسخهى بریتانیا ، ص ۷۲)
 ۱۶ - گولشنده خوار باخما منه عندليب تك ،

ای باغبان ، منیم غرضیم بیر نظاره‌دیر.
 زینهار کم لباسینه ، کم باخما عاشیتین
 کیم داغین آلتی قیرمیزی‌دیر، اوستو قارادیر...
 ... هر چند خاکسار دوتارلار ئوز - ئوزلرین ،
 ارباب دل یانیندا فلک هیچ کاره‌دیر . (نسخه‌ی بریتانیا، ص ۷۲)
 ۱۷ - قارادیر روزگاری هر کیمین کیم کونلو روشندیر ،
 بیایر هر طفل مکتب کیم یازیلماز آغ آغ اوسته . (نسخه‌ی گرجستان ،
 ص ۲۱)

۱۸ - دئمه کیم ، بیلمنم عشتمیده درد و داغ قدرین کیم ،
 کؤنول تیتیرر، گؤزوم پروانه‌سی تک بو چیراق اوسته.
 نه گولشندیر ، بو بیر گولشن کی ، تایشلر گؤزوم ، قوسی ،
 همین بولبول گؤره بولبول یانیندا زاغ ، زاغ اوسته .
 (منتخبات ، ص ۱۵۴)

۱۹ - یئری یئری یولونا ای اسیر دولت هی ،
 کی مال ایله اله دوشمز ، گرانبه‌دیر عشق .
 اونون ئوزو سؤزو گر درد و داغی عالم‌دیر ،
 ولی نه دردین اولورسا ، اونا دوادیر عشق ...
 همای دولت اگر ائتمز التفات ، نه غم ،
 فتاده دیر باشینا ، سایه‌ی خدادیر عشق .
 من اختیار ایله اول کویه گئتمنم ، قوسی ،
 منه بو وادی خونخواره رهنمادیر عشق .
 (نسخه‌ی بریتانیا ، ص ۴۳)

۲۰ - گوهر سیرابی ائتمزلر خزفدن امتیاز ،
 یوخسا کیم ، نی تک منیم سینهمده هم چوخ وار سؤز.

قاجار در قلعه‌ی شوشا واستقامت و پایداریش زبانزد است (رك. واقف، شاعر
زیبایی و حقیقت از مترجم این کتاب).

۳۵ - ملاوی ودادی شاعر هم عصر و دوست واقف، پیرو مکتب فضولی
در شعر که اندیشه‌های فلسفی صوفیانه داشت.

۳۶ - سپهر اونون گوزونو آغ ائدهر، گونون قارا
بیری کی بیلدی بومکتبه آغ وقاره ندیر. (نسخه‌ی بریتانیا، ص ۲۵).

۳۷ - روزگاریم قارا اول خورشیدندیر کیم، منیم،
شمع بزمیم، نورچشمیم، سایه‌ی دیوار دیر. (دیوان اشعار، باکو، ۱۹۲۵،
ص ۱۴).

۸۳ - تیغ مژگان ایله دوغرار باغیریمی دوشمن کیمی. (همان، ص ۱۶۹).
- یاندرار اول شعله‌ی رخسار هجراندان بتر،

۳۹ - درددن گلمز منه اونلار کی درماندان گلیر. (نسخه‌ی بریتانیا، ص ۵).

۴۰ - تا ووصالین منی دیلدن سالا، هجران نه روا،
تا می ناب اول، ای باغری بوتون قان، نه روا. (نسخه‌ی گرجستان، ص ۵).
۴۱ - گلمه‌میش صبح‌قیامت، یئتمه‌میش شام‌اجل،

بیلمه‌نم ساقی‌ندن سالمیش کی هشیار اولموشام. (نسخه‌ی بریتانیا، ص ۶۵).

۴۲ - ای.ک. نیمیکولوپوف، «میرزا شفیع شاعر»، ۱۹۳۸، ص ۱۲ - ۱۱
(به‌روسی)

۴۳ - گفته‌های فردریک بودنشتدت را در «هزار و یک‌روز در مشرق‌زمین»
از کتاب «میرزا شفیع واضح» تالیف علی سعیدزاده (۱۹۲۹) نقل کردیم.

۴۴ - ا.م.ل. میخاییلوف، «استیخوورینا»، برلن، ۱۸۶۲

۴۵ - آثار تولستوی، ج ۶۳، ۱۹۳۴، ص ۱۴.

۴۶ - دستنویس همه‌ی این اشعار در گنجینه‌ی نسخه‌های خطی آکادمی علوم
آذربایجان شوروی محفوظ است.

(منتخبات ، ص ۷۵ .)

۲۱ - گوزمدنم بیر همنفس تا ائيلهيم اظهار سؤز ،

یوخسار کیم نی تگ منیم سینهمده هم چوخ وار سؤز.

(همان جا.)

۲۲ - صرفه سیزدیر گوهری اسراف ایله صرف ائيلهكم ،

تا ضرورت دوشمه بینجه ، سؤیلمن زینهار سؤز.

(همان جا.)

۲۳ - آه بیلم نئيلهيم بیر بئيله کاسید مولکده ، کیم گؤزو ئورتوب هیچه

هم ساتمام ، گراندیر گوهریم. (نسخه ی بریتانیا ، ص ۶۱)

۲۵ - بیر آرخاکی ، گله سو ، وار اومید بیرده گله. (همان ، ص ۱۸۴)

۲۴ - آغزی شیرین ائیلمز ، حالوا دئمک ، حالوا کیمی. (همان ، ص ۹۵)

۲۶ - بویون بلاسین آلیم ، قانی قان ایله یوماق اولماز. (نسخه ی گرجستان،

ص ۵۸)

۲۷ - اوخشار اونا کی ئوزگه ایله ایلان توتار. (نسخه ی بریتانیا، ص ۴۱)

۲۸ - سینده کؤنلوم سارایین روشن ائیلر شمع داغ،

ئوز آیاغی آلتینا هرچند ایشیق وئرمز چیراق.

۲۹ - خطادیر اول کی دئیر بیر گول ایله یاز اولماز، (همان، ص ۴۱)

۳۰ - کم اولدو بیر نفس اول نوباهار کامینجه. (همان، ص ۸۴)

۳۱ - عباس توفارقانلی از عاشیق های دوران شاه عباس ، منازرات و مبارزات

او با شاه عباس که معشوقه ی او « گولگزیری » را دزدیده به حرمسرایش برده

بود، مشهور است .

۳۲ - خسته قاسم (رک. ح. صدیق، عاشیق لار، تهران آذر کتاب، ۱۳۵۴.)

۳۳ - ساری عاشیق (رک. همان جا.)

۳۴ - ملانپناه واقف شاعر دوران آغامحمدخان قاجار ، مبارزات او با خان

۴۷ - به متن فارسی شعر دست نیافتیم. مترجم

۴۸ - عین متن :

گون کی هر گون کی چیخار در گهمنه سجده قیلار
سرورفتاره گلر، قیلسا قدین باغا گذار.

غنچه آغزین ایله قارشی دورا بوینونو آیدر،
کفر عشقین یثیشیب بیر یئرہ کیم ، ای کافر ،
دشدر واحد ، بهتاندی ، مسلمان ، سوسنی !

۴۹ - «روسکایا استارینا» ، ۱۸۸۷ ، ص ۵۹۴.

۵۰ - سعیدزاده ، «میرزا شفیع و بودنشددت» ، ۱۹۴۰ ، ص ۱۴

۵۱ - همان ، ترانه‌ی شماره ۲۷

۵۲ - ترانه‌های میرزا شفیع ، ترجمه‌ی ن. ایفرت م ۱۸۸۰ .

۵۳ - رك. ف. كؤچرلی. آذربایجان ادبیاتی تاریخی ماتریاللاری ، باکو

۱۹۲۵ ، ج ۱ ، بخش ۱ ، ص ۱۷۵ . نویسنده درباره‌ی دیوان قوسی که پیش

